فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc504994911)

[مقدمه سوم از مقدمات حکمت: عدم ورود قید و مقید 2](#_Toc504994912)

[اتصال یا انفصال قید در مقدمه سوم 2](#_Toc504994913)

[نظریه اول: عدم ورود قید متصل 2](#_Toc504994914)

[نظریه دوم: عدم ورود قید متصلاً کان او منفصلاً 3](#_Toc504994915)

[تقریر اول از نظر دوم: توقف اطلاق بر عدم قید به نحو شرط متأخر 3](#_Toc504994916)

[تقریر دوم از نظر دوم: توقف اطلاق بر عدم قید به نحو شرط مقارن 4](#_Toc504994917)

[ثمره تقریرات نظر دوم 4](#_Toc504994918)

[نظرات در باب تقیید اطلاق با مقید متصل و منفصل 4](#_Toc504994919)

[مجرای بحث در اراده استعمالیه 5](#_Toc504994920)

[مقید منفصل و متصل در اراده استعمالیه و جدیه در نظریه اول 5](#_Toc504994921)

[سیره متکلم در اعتماد به قرائن منفصله 6](#_Toc504994922)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ نسبت اطلاق و تقید**

# اشاره

# مقدمه سوم از مقدمات حکمت: عدم ورود قید و مقید

مقدمه سوم عبارت است از عدم ورود قید و مقید، تا با این مقدمه اطلاق به نتیجه برسد.

مقدمات عبارت بودند از:

1 - امکان قید در عالم اثبات وجود دارد.

2 – مولا در مقام بیان است، امکان تقیید داشته است.

3 – مولا قید نیاورده است، بنابراین مراد مولا مطلق می‌شود.

در مقدمه سوم که عدم ورود قید بود، مطلبی را مرحوم شهید صدر دارند که به ایشان نسبت داده‌اند، این نسبت هم حتماً نسبت درستی است، گرچه در خود این بحث مطلق و مقید، این مبحث در کفایه و غالبی از تقریرات مطرح نشده است، در منتقی الاصول به یک عنوان دیگر این بحث را ذکر کرده‌اند، ایشان هم به نحوی این نسبت‌ها را داده است، در غیر آن ذکر نشده و در جای دیگر باید به جستجو این بحث پرداخت، اما به شکلی محلش اینجاست که تعیین موضع بشود.

# اتصال یا انفصال قید در مقدمه سوم

با عدم ورود قید در مقدمه سوم، شما به اراده اطلاق می‌رسید، عدم ورود القید، دو نوع متصور می‌شود، برای اینکه قید گاهی متصل و گاهی منفصل است، سؤال مطرح می‌شود که اینجا مقصود از عدم ورود قید، متصلاً است، یا اعم از متصل و منفصل است، در اینجا دو نظریه در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود:

## نظریه اول: عدم ورود قید متصل

 نظریه اول که نظریه رایج و متداول است و مرحوم شهید صدر به مرحوم آخوند نسبت داده‌اند، دیگران هم غالباً قائل به این نظریه هستند، این است که عدم ورود قید متصل، مقدمه سوم است، آنچه مخل به اطلاق است، این است که کنار همین جمله، به شکلی از اشکال، قید وارد بشود، این گونه قید متصل اطلاق را از بین می‌برد، اما اگر قید متصل نبود، اطلاق منعقد می‌شود.

## نظریه دوم: عدم ورود قید متصلاً کان او منفصلاً

 نظر دوم این است که مقدمه سوم عبارت از عدم ورود قید، خواه متصل یا منفصل است، یک‌بار است که متصلاً قید می‌زند، به طور مثال می‌گوید: اکرم العالم العادل، یا اکرم العالم الّا الفاسق، یک‌بار هم منفصل است، اکرم العالم، در بیان منفصلی می‌فرمایند که لا تکرم العالم الفاسق، این مورد هم اطلاق را از بین می‌برد.

ثمره این نظریه در مقید منفصل است، اگر گفت اکرم العالم و در سخن مستقل و مجزای دیگر گفت لا تکرم العالم الفاسق، ثمره این دو قول ظاهر می‌شود، قول اول می‌گوید که اکرم العالم در اینجا مطلق است، اما قول دوم می‌گوید که این منفصل اطلاق را از این می‌گیرد، کشف می‌کند که این دارای اطلاق نبود، ثمراتی دارد که بعداً بیان می‌شود، نظریه دوم را به مرحوم شیخ و مرحوم نائینی نسبت داده‌اند، گرچه کلام مرحوم نائینی در اینجا، ظهور در دومی ندارد، بلکه ظهور در اولی دارد.

سؤال این است که عدم قید متصل اطلاق را می‌سازد یا عدم القید سواءً کان متصلاً أو منفصلاً، اطلاق را می‌سازد.

برای تکمیل این بحث، مطلب دیگری مرحوم شهید صدر می‌فرمایند که خود تصویر دوم و نظریه و مسلک ثانی را دو نمونه می‌شود تقریر کرد، تقریر دقیق و متفاوت است.

### تقریر اول از نظر دوم: توقف اطلاق بر عدم قید به نحو شرط متأخر

تقریر اول نظریه دوم که می‌گوید تمامیت اطلاق متوقف بر عدم قید، حتی قید منفصله است، این است که این به نحو شرط متأخر است، یعنی از الآن این اطلاق دارد، مادامی‌که قیدی، خواه متصل یا منفصل در زمان‌های بعد به این وارد نشود، به حیثی که اگر ده سال دیگر، بیان کردند لا تکرم العالم فاسق، کشف می‌کند که از اول این کلمه اطلاق نداشت، مثل اجازه کاشفه در بیع فضولی است، وقتی اجازه ولو ده سال بعد صادر شد، بیع فضولی را از اول تصحیح می‌کند، صحت بیع فضولی متوقف بر اجازه به نحو شرط متأخر است که هر وقت آمد، کشف می‌کند که از اول این درست بوده است، در اینجا معکوس است، می‌گوید هر وقت قید منفصل آمد، کشف می‌کند که از اول اطلاقی نبوده است.

بنا بر تقریر اول از نظریه دوم، عدم قید منفصل، شرط متأخر تمامیت اطلاق است، با آمدن قید منفصل، کشف می‌کنیم که از اول اطلاقی در میان نبوده است.

### تقریر دوم از نظر دوم: توقف اطلاق بر عدم قید به نحو شرط مقارن

تقریر دوم این است که به نحو شرط مقارن است، اطلاق تمام است مشروط بر اینکه قید منفصل نیاید، به حیثی که اگر قید منفصل آمد، از همان وقتی‌که قید می‌آید، اطلاق ساقط می‌شود، این‌طور نیست که کشف بکند از اول اطلاق نبوده است، از همان وقت اطلاق ساقط می‌شود، شبیه اجازه ناقله در بیع فضولی است، در بیع فضولی اگر کسی اجازه را ناقله بداند، از لحظه‌ای که اجازه داد، بیع درست می‌شود، اما تقریر اول شبیه اجازه کاشفه بود، یعنی وقتی اجازه آمد، معلوم می‌شود که از اول این بیع درست بوده است، اینجا ورود قید منفصل در تقریر اول، اطلاق را از مبدأ صدور این کلام ساقط می‌کند، بنا بر تقریر دوم، اطلاق را از حین صدور مقید منفصل ساقط می‌کند، اما قبلش اطلاق داشته است.

## ثمره تقریرات نظر دوم

ثمره دو تقریر این است که طبق تقریر دوم در دوره‌ای که هنوز مقید منفصل وارد نشده است، اگر کسانی عمل کردند، عمل به اطلاق کرده‌اند، حکم همان قبلی بوده است، تکلیف واقعی‌اش همان قبلی بوده است، برای اینکه مقید منفصل تا وقتی که نیامده است، اطلاق معتبر است، اما بنا بر تقریر اول معلوم می‌شود که تکلیف او نبود، ظاهراً تکلیفی را عمل کرده است، اما تکلیفش این نبود، اما اگر جای اعاده‌ای و امثالهم باشد، باید اعاده و قضا بکند، برای اینکه اطلاق از اول ساقط شد، در مقام واقع این احتمالات متصور است.

پس این دو تقریر را بخواهیم تفکیک بکنیم، درواقع می‌توانیم بگوییم که در اینجا سه نظریه است:

# نظرات در باب تقیید اطلاق با مقید متصل و منفصل

1 – نظر اول این است که اطلاق با مقید منفصل اصلاً مشکلی پیدا نمی‌کند، اطلاق در محلش محفوظ است، فقط با مقید متصل ساقط می‌شود.

2 – نظر دوم این است که اطلاق با مقید منفصل به‌طورکلی از اساس ساقط می‌شود، یعنی از ابتدا اطلاق نیست، کشف می‌کند که از اول اطلاقی نبوده است.

3 – نظر سوم این است که با مقید منفصل، اطلاق از حین ورود مقید منفصل ساقط می‌شود، از حین ورود مطلق ساقط نمی‌شود.

## مجرای بحث در اراده استعمالیه

سؤالی راجع به نظر اول مطرح می‌شود، اینکه کسانی که می‌گویند مسقط و مخل به اطلاق فقط مقید متصل است، اما مقید منفصل مخل به اطلاق نیست، زیاد واضح نیست، جواب این سؤال همان بیان مشهوری است که رایج است، مرحوم نائینی و برخی دیگر از بزرگان در اینجا تصریح کرده‌اند که بحث مربوط به اراده استعمالی است، نظر اول می‌گوید که مقید منفصل، اطلاق را در مقام اراده استعمالیه ساقط نمی‌کند، اما اراده جدیه را حتماً ساقط می‌کند، بنابراین این سه نظریه، در مقام اراده استعمالیه باهم اختلاف دارند، اما اراده جدیه با ورود قید منفصل، مشخص است که از ابتدا اراده‌اش شامل عالم فاسق نمی‌شد، همه این مطلب را قبول دارند، همه این سه نظریه در اراده استعمالیه است، اما در مرتبه اراده جدیه، قطعاً وقتی مقید منفصل بیاید، مشخص می‌شود که اراده او به آن مقید تعلق گرفته است، این خارج از آن اطلاق است.

توضیح بیشتر مسئله این است که ما همیشه یک مراد استعمالی داریم که بر اساس ظواهر وضع و قرائن تعیین می‌شود، بعدازاینکه مراد استعمالی تعیین شد، یک قانون عقلایی به نام اصالة التطابق بین الإرادة الاستعمالیه و الجدیّه وجود دارد، این فرد وقتی گفت که رأیت اسداً، از لحاظ اراده استعمالیه عقلا می‌گویند که مقصودش همان حیوان مفترس است، بنا بر اصالة الحقیقه، مقصودش حیوان مفترس است.

بعدازاینکه می‌گویند مقصود استعمالی او در کاربردش حیوان مفترس است، این مطلبی را که می‌گوید، با مطلبی که می‌خواهد فی‌الواقع، اراده کاملاً جدیه‌اش را بگوید، باهم یک‌چیز را تشکیل می‌دهند یا دو مورد جداگانه هستند؟ می‌گوییم نه، حتماً اراده استعمالی و صحبت کردن و کاربست لغات در معانی خودش، با اراده جدیه او تطابق دارد، لذا در غالب موارد این‌طور است که ظهور که ساخته شد، اراده استعمالیه درست می‌شود، بعد طبق قانون تطابق، اراده استعمالی با اراده جدیه‌اش یکی هست.

# مقید منفصل و متصل در اراده استعمالیه و جدیه در نظریه اول

نظریه اول میان اراده استعمالیه و اراده جدیه فرق می‌گذارد، مقید منفصل و متصل را در این دو بُعد تفاوت قائل می‌شود، می‌گوید که مقید اگر متصل بود، از پایه اراده استعمالیه مقید می‌شود، از ابتدا وقتی گفت که اکرم العالم العادل، از ابتدا حتی استعمال و کاربرد، در سطح رویین که همان اراده استعمالیه باشد، مطلق عالم مقصود نیست، بلکه مقصودش عالم عادل است، اراده جدیه‌اش هم عالم عادل است، استعمالی و جدیه‌اش مقید است، اما در جایی که مقید منفصل باشد، اراده استعمالی از اراده جدیه جدا می‌شود، وقتی مطلق اکرم العالم آمد، در مقام اراده استعمالیه، اطلاق تمام است، چون مشروط به این نیست که منفصل هم دیده بشود، همین‌که متصل نبود، می‌گوید که در سطح اراده استعمالیه، مطلق است.

وقتی اراده استعمالیه تمام شد، یک قانون عقلایی می‌گوید که اصل این است که اراده جدیه‌اش هم همین است، در مقید منفصل، اصالة التطابق بین اراده استعمالیه و اراده جدیه، به اراده جدیه خدشه وارد می‌کند، اما نه به اصل اطلاق در مقام اراده استعمالیه، این تفاوت مهم این نظریه با بقیه نظریات هست.

نظرهای بعدی، می‌گوید که با آمدن قید منفصل، اراده استعمالیه خلل پیدا کرد، گویا از ابتدا این مطلب را نگفته است، و در مرتبه اراده استعمالیه به کار نبرده است، اما بنا بر نظریه اول که نظر مشهور است، ازجمله مرحوم آخوند می‌گویند که اراده استعمالیش همان اطلاق است، بعدازاینکه مقید منفصل آمده است، بازهم اراده استعمالی آن جمله، اطلاق است، وقتی قصد داریم که بگوییم اراده جدیه‌اش هم همین است، وقتی منفصل آمد، دیگر تطابق اراده استعمالیه با اراده جدیه نیست و محدود شده است، جمله‌ای که متکلم گفت، عین مراد واقعیه‌اش نیست، بلکه مقید منفصل نشان می‌دهد که محدود شده است.

اما بنا بر نظریه دوم و سوم، گفته می‌شود که کاربرد لفظش، از اول همان عالم عادل بوده است، ولو در جمله ذکر نشده است و اراده استعمالیه‌اش همان بوده است.

بنا بر نظریه اول، تفاوت مقید متصل و منفصل به این صورت است که مقید متصل، اراده اطلاق را حتی در مرتبه اراده استعمالیه ساقط می‌کند، اما مقید منفصل، فقط اصالة التطابق را ساقط می‌کند، نه اراده استعمالیه در این مفهوم مطلق را و آن همین‌طور مطلق است. در روایتی ذکر شده اکرم العالم، یعنی در مرتبه اراده استعمالیه تا ابد مطلق است، اینکه ده روایت منفصل بگوید که «لا تکرم العالم الفاسق»، هیچ‌وقت اراده اطلاق استعمالی او را ساقط نمی‌کند، بلکه اراده جدیه آن را ساقط می‌کند.

بنا بر نظریه دوم و سوم، مقید منفصل با متصل خیلی فرقی ندارند، مثل یکدیگر اصل اطلاق را در مرحله اراده استعمالیه ساقط می‌کند.

# سیره متکلم در اعتماد به قرائن منفصله

سیره متکلمین یک تفاوتی دارد، گاهی ممکن است سیره یک متکلم این باشد که هر قیدی که می‌خواهد بگوید، متصلاً بگوید، قرائن و مقیدات و مخصصات منفصل در کلام او نیست.

گاهی اوقات این‌قدر این سیره قوی است که اگر منفصل بیاید، حکم معارض می‌دانند.

یک نوع سیره دیگر این است که اعتماد بر قرائن منفصله است، اینکه بر قرائن منفصله تکیه می‌کند و بخشی از مرادات و مقاصد خود را به شکل منفصل بیان می‌کند، قاعده‌اش این‌طور است، در بعضی از شکل‌های قانون‌گذاری به همین صورت است، یک قانونی گذاشته می‌شود، اما درمجموع قوانین یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

در شرع این سیره وجود داشته است، سیره شارع بر این نیست که همه مطالب را در قرآن بفرمایند، بلکه سنت برای تقیید، جایگاه بسیار وسیعی دارد، سنت طبعاً منفصل از قرآن است، در درون سنت، آنچه از پیامبر گرامی اسلام و سایر ائمه می‌آید، این‌طور نیست که هر چه از قیود مقصود است، قرار باشد که در کلام به شکل متصل ذکر بشود، بلکه به شکل منفصل بیان می‌شود.

این‌طور نیست که هر چه در قرآن هست، با همه قیود ذکر بشود، بخشی از آن در سنت قرار می‌گیرد که منفصل است، در سنت هم بازهم بنا بر این نیست که هر باری سنتی صادر می‌شود، تمام قیود مراد واقعی در آن بیاید، بلکه بسیاری از آن‌ها به شکل متدرج و منفصل ذکر می‌شود.

این هم دو نوع روشی است که عقلا می‌گویند و جریان دارد، اما در فضای شرع، طبعاً روش دوم است، که اعتماد بر قرائن، مخصصات و مقیدات منفصله است، بدون اینکه متصل باشد، در قالب‌های جدا و مستقل به آن‌ها اشاره می‌شود، این روش متعارفی است.

در شکلی که حالت‌های منفصل متعارف است و جریان دارد، سه نظریه می‌آید که این منفصل‌ها که می‌دانیم به منفصل اعتماد می‌کند، بنیان اراده استعمالیه را فرومی‌ریزد، یا اینکه اراده استعمالی در محلش هست، به شکل خاص اراده جدیه را اسقاط می‌کند؟

بیشتر سه نظریه در مورد دوم است، در جایی است که علی‌القاعده چیزهای منفصل می‌آید و این کلام را تکمیل می‌کند، سؤالی در اینجا هست که منفصل‌ها اراده استعمالیه را فرومی‌ریزند یا اراده جدیه را فرو می‌ریزنند؟